

بسم الله الرحمن الرحيم

بصیرت

ایجاد انگیزه :

بحث درباره ویژگی‌های اصحاب و یاران باوفای حضرت اباعبدالله(ع) است. همان طور که می‌دانید مورخین در تعداد و سن و سال و نام قبیله شهدای کربلا با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

امام حسین(ع) دو زیارت نامه دارد: یکی از آنها زیارت ناحیه مقدسه است.

البته زیارت ناحیه^۲(۲: بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۶۹؛ المزار الکبیر، ص ۴۸۶؛ الاقبال، ج ۳، ص ۷۳)؛ نیز دو تاست که یکی از آنها را علامه مجلسی در جلد ۹۸ بحار آورده است. در این زیارت که به امام زمان(ع) منسوب می‌شود، نام هشتاد و یک شهید آمده است که هفده نفر از بنی‌هاشم و بقیه از اصحاب هستند.

زیارت نامه دیگر، به زیارت رجبیه^۱(۱: بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۶؛ الاقبال، ج ۳، ص ۳۴۱؛ المصباح للکفعمی، ص ۶۵۱)؛ معروف است که علامه مجلسی آن را هم در بحار نقل می‌کند. در این زیارت نامه نام ۸۸ شهید وجود دارد که سیزده نفر از بنی‌هاشم هستند و بقیه از اصحاب.

دو زیارت نامه مذکور اختلافاتی باهم دارند، مثلاً: نام‌هایی در ناحیه آمده که در رجبیه نیست. نام‌هایی نیز در رجبیه است که در ناحیه نیامده است.

متن و محتوا :

اختلاف در تعداد شهدای کربلا

تاریخ نگاران تعداد شهدا را متفاوت نوشته‌اند: ۱۲۰، ۱۰۰ و حتی کمی بیشتر.

مرحوم از ابو مخنف و او از ضحاک بن عبدالله نقل می‌کند که شهدای کربلا ۷۲ نفر بوده اند. ابومخنف اولین نویسنده وقایع عاشورا است.

ضحاک بن عبدالله نیز از نخستین لحظات روز عاشورا در کنار امام حسین(ع) حضور داشت و تمام اتفاقات را از نزدیک دید و حتی خودش مبارزه کرد و دشمنان را بر زمین افکند و حضرت برایش دعا کرد اما در آخرین لحظات عمر امام که حضرت تک و تنها مانده بود، قول و قرارش را برای حضرت یادآور شد و خدا حافظی کرد و رفت.

او از همان روزی که می‌خواست به کاروان حسینی بپیوندد، با آقا شرط کرد که تا زمانی همراه او خواهد بود و یآوری می‌کند که مفید باشد و هرگاه حضورش بی‌فایده بود، می‌تواند برود. حضرت هم شرطش را پذیرفته بود^۲ (تاریخ الطبری، ج ۳، ۳۲۹).

ضحاک بن عبدالله شاید نزدیک‌ترین گزارش‌گر به متن حوادث عاشورا است. وی تعداد شهدا را ۷۲ تن گفته است؛ سی نفر از بنی‌هاشم و ۴۲ نفر از اصحاب. بنابر این تعداد ۷۲ تن از این گزارش مشهور شده است.

آقای سید مهدی شمس‌الدین کتابی به نام انصارالحسین نوشته است که ترجمه فارسی‌اش نیز در بازار موجود است. ایشان تحقیق مفصلی کرده و به این نتیجه رسیده است که اصحاب قریب به یکصد و چند نفر بوده‌اند؛ اما برخی از آنان در کربلا و روز عاشورا شهید نشده‌اند. در حدود یازده نفر شهدای پیشتاز هستند، یعنی قبل از عاشورا به شهادت رسیدند. کسانی مانند: مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، عبدالله بن یقظ و... در حدود هشت نفر نیز بعد از عاشورا شهید شدند یا در کربلا مجروح شدند و پس از عاشورا به شهادت رسیدند یا حتی چند روز بعد در کوفه هنگام سخنرانی ابن زیاد به او اعتراض کردند و سرانجام توسط مزدوران آن پلید شهید شدند. یکی از آنها عبدالله بن عقیف بود.^۱ (بحارالانوار ج ۴۵، ص ۱۱۹؛ مثير الاحزان، ص ۹۲؛ اللهوف، ص ۱۶۷).

هم چنین نام یک یا چند نفر را نیز نوشته‌اند که بعد از شهادت امام حسین(ع) مستبصره و آگاه شدند؛ کسانی چون هفاف بن مَهَنَد وقتی اباعبدالله(ع) شهید شد، هفاف شمشیر به دست گرفت و به دشمن گفت: چرا پسر زهرا را کشتید؟! او را کشتند.^۲ (۲): در همان اولین حمله روز عاشورا، بیش از چهل نفر شهید شدند و اصلاً فرصت نشد سیدالشهداء(ع) بالای سر این شهدا بیاید.

گروه دیگر، شهدای جنگ تن به تن هستند که تعدادشان زیاد نیست. این‌ها تعداد کمی از اصحاب و بنی‌هاشم اند؛ شاید نیمی از شهدای کربلا هم نباشند.

با این نگاه، اصحاب امام حسین(ع) به چهار گروه تقسیم می‌شوند: ۱- شهدای قبل از عاشورا، ۲- شهدای حمله نخست، ۳- شهدای جنگ تن به تن، ۴- شهدای بعد از عاشورا که هشت نفر در تاریخ ثبت شده.

بی نظیر بودن شهدای کربلا

بحث ما درباره ویژگی‌های منحصر به فرد این یاران باوفاست. این‌ها بی نظیرند، نه کم نظیر. در میان اصحاب پیامبر معترض بود، فراری بود، منافق بود. در احد اکثر مسلمانان گریختند. در حدیبیه به صلح پیامبر(ص) اعتراض کردند. در حنین به تقسیم غنائم راضی نشدند و گفتند: یا رسول الله! عادلانه تقسیم کن!

پیامبر(ص) چندین بار از یارانش گلایه کرد. سپاه امیرمؤمنان(ع) نیز داستان خودش را داشت. حضرت در نهج‌البلاغه می‌فرماید: خدایا! من را از این‌ها بگیر؛ مرا خسته کردند! گفتم به جنگ بروید، گفتند زمستان است و هوا سرد است. در تابستان گفتم بروید، گفتند هوا گرم است. به هر شکلی با من مقابله کردند.

در صفین دور حضرت را گرفتند و نگذاشتند مبارزه کند.

یاران امام حسن(ع) هم که در تاریخ ثبت شده چگونه حضرت را تنها گذاشتند و تحقیر کردند...

اصحابی مانند اصحاب امام حسین(ع) در تاریخ وجود نداشته که همگی مطیع باشند. کسانی که در شب عاشورا ماندند و ماندنشان قطعی شد، خود حضرت درباره‌شان فرمود:

«فإني لا أعلم لي أصحاباً أوفى»^۱

(۱: الارشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ مشیر الحزان، ص ۵۲).

من یارانی باوفاتر از اصحاب خویش نمی‌شناسم.

در میان یاران امیرالمؤمنان(ع) عمار و مالک اشتر هم بودند، اما اشعث بن قیس هم بود که مدام اعتراض می‌کرد. در شهدای احد، حمزه و مصعب بن حمزه هم بودند، اما کسانی هم بودند که پیامبر(ص) به آنها فرمود: «این تفرون؟» به کجا می‌گریزید؟ اما اصحاب امام حسین(ع) این طور نیستند؛ همه یک پارچه و یک دست‌اند.

بصیرت شهدای کربلا

من می‌خواهم به این ویژگی‌ها اشاره کنم، آن هم از لابه‌لای کلمات امام حسین(ع) و خود ایشان. یکی از مهمترین ویژگی‌های شهدای کربلا، بصیرت و آگاهی است.

بصیرت نافع بن هلال

گاهی به اشتباه گفته می‌شود: «هلال بن نافع». اما باید توجه داشت که این دو با هم متفاوت‌اند. هلال بن نافع از سپاهیان عمر بن سعد و همان کسی است که وارد قتلگاه شد سر بریده اباعبدالله(ع) را در دامن شمر دید. ولی نافع بن هلال جوان خوش هیكل و شجاعی بود که در تیراندازی مهارت داشت. او در مسیر کربلا به امام حسین(ع) پیوست. نام و نام پدر این دو نفر با یکدیگر جابه‌جا و اشتباه می‌شود.

نافع جزو کسانی بود که پس از بسته شدن آب از سوی دشمن، برای آوردن آب رفت. همان طور که می‌دانید در فاصله غروب هفتم تا صبح عاشورا، چند بار یاران امام حسین(ع) رفتند و آب آوردند. می‌گویند وقتی نافع بن هلال به کنار آب رسید، مشک را پر از آب کرد اما خودش ننوشید؛ همان طور که در حالات حضرت ابوالفضل نیز شنیده‌اید.

نافع گفت: من آب نمی‌نوشم. اول آب را به امام حسین(ع) برسانید.^۱ (۱: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲؛ أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۱۷).

بصیرت و آگاهی یاران حضرت، همان لحظه‌ای است که وقتی شب عاشورا امام حسین(ع) سخنرانی کرد، نافع برخاست و عرض کرد: «إنا علی نیاتنا و بصائرنا»؛

ما هم چنان انگیزه و نیت و بصیرتمان را داریم.

«نعدای من عادا»؛

هر که با تو دشمن است با او می‌جنگیم.

«نوالی من والا»؛

هر که با تو دوست است با او دوستیم.

«ما کرهنا لقاء ربنا»^۲؛ (۲): «والله ما کرهنا لقاء ربنا و إنا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاک ونعادی من عادا»؛ به خدا سوگند، ما از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم و بر اساس نیت‌ها و بصیرت‌های (درست) خود هستیم. با دوست تو، دوست و با دشمن تو دشمنیم. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ اللهوف، ص ۸۰؛ عوالم و العلوم و المعارف، ج ۱۷، ص ۲۳۲).

ما هیچ ناخرسندی‌ای از مرگ و ملاقات پروردگارمان نداریم.

جالب است که بدانید نوشته‌اند: روز عاشورا پس از جنگیدن قهرمانانه و کشتن افرادی از دشمن، بازوهایش را شکستند و وقتی دیگر نتوانست شمشیر به دست بگیرد، او را دستگیر کردند. نافع جزو شهدایی است که ابتدا اسیر و سپس شهید شد. وقتی او را نزد عمر بن سعد آوردند، همین طور خون از دست‌هایش می‌چکید و بدنش مجروح بود. ابن سعد به او گفت: چه کردی؟

نافع گفت: آن‌هایی که شمردم، دوازده نفر از شما را کشتم؛ نمی‌دانم چند نفرتان را مجروح کردم و بر زمین انداختم. ابن سعد به شمر گفت: کار او را تمام کن. نافع به هلال هم از کسانی است که به دست شمر کشته شد.^۱ (۱: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۴).

بصیرت یعنی چه؟

بصیرت یعنی قدرت تشخیص. اگر قرار باشد به چند نفر بصیرت بدهید، چه می‌کنید؟ به آنها قرآن آموزش می‌دهید؟ نماز خواندن یاد می‌دهید؟ احکام یا می‌دهید؟ اگر فقط چنین مواردی نیاز باشد که خوارج این چیزها را می‌دانستند و انجام می‌دادند در حالی که هرگز بصیر نبودند.

ابن عباس برای مذاکره نزد آنان رفت و وقتی برگشت به امیرمؤمنان علی(ع) گفت: آقای من! کسانی را دیدم که پیشانی و کف دست‌ها و زانوهایش مانند سینه شتر پینه بسته است؛ از بس نماز خوانده و عبادت کرده‌اند. چهره‌هایشان از زهد خشکیده است. لباس‌هایشان لباس‌های ساده‌ای است. زبانشان مدام به قرآن مشغول است.

پس این‌ها چگونه بصیر نبودند؟ اگر شرط بصیرت فقط قرآن و نماز است، که خوارج از آن بر خوردار بودند.

پس چرا بصیر نبودند؟ بصیر کیست؟ شاخصه بصیرت چیست؟

بصیرت ابوحمزه ثمالی

داستان ابوحمزه را بشنوید و بصیرتش را ببینید:

امام صادق(ع) شهید شد. وصیت نامه آقا را باز کردند تا ببینند جانشین آقا کیست. منصور دوانیقی، خلیفه غاصب عباسی، دستور داده بود هر کسی وصی امام صادق(ع) بود، او را بکشند. وقتی وصیت نامه را خواندند دیدند حضرت چند نفر را وصی خود قرار داده است:

۱- منصور دوانیقی! حضرت باهمین یک کلمه، تو طئه را خنثی کرد؛ چون اول باید خود منصور کشته می شد!

۲- عبدالله افطح فرزند حضرت. او از لحاظ جسمی متعادل نبود. همان طور که می دانید یکی از شرایط امامت، سلامت جسمانی است؛ یعنی نباید عیب و ایرادی در اعضای بدنش باشد.

۳- موسی بن جعفر(ع).

این جا معلوم می شود که بصیرت کیست. اگر من و شما باشیم، می گوییم وصیت حضرت ابهام دارد. اما ابوحمزه ثمالی چطور برخورد می کند؟

ابوحمزه که دعای مشهورش در مفاتیح آمده و پدر سه شهید است، در نجف کنار قبر امیرالمؤمنین(ع) نشسته بود و تفسیر می گفت که کسی آمد و گفت: «مات جعفر بن محمد»؛ امام جعفر صادق(ع) فوت کرد. ابوحمزه گفت: چه کسی وصی حضرت است؟ پیک گفت: ما هم نمی دانیم؛ این وصیت نامه حضرت است که چند نفر را مشخص کرده.

ابوحمزه وقتی نام چند نفر را دید، فهمید، بی درنگ گفت:

«الحمد لله الذی لم یضلنا دلَّ علی الصغیر و بین علی الکبیر و سرَّ الأمر العظیم»^(۱): الخرائج، ج ۱،

ص ۳۲۸؛ خدا را می ستایم که راه را به ما نشان داد (و وصی و جانشین امام صادق(ع) را معلوم کرد). ما را به صغیر راهنمایی فرمود و دلیل مردودی کبیر را بیان داشت و امر بزرگی را مخفی نگه داشت.

پیک گفت: از کجا معلوم است؟

ابوحزمه گفت: منصور که ظالم است. عبدالله افطح هم جسم سالمی ندارد؛ هم عیوب ظاهری داشت، هم فکر و اندیشه‌اش ضعیف بود. پس معلوم می‌شود که وصی، موسی بن جعفر(ع) است.

عجب بصیرتی! داستان دیگر را بشنوید.

پس از شهادت امام رضا(ع)، شیعیان در خانه حضرت جمع شدند که ببینند امام بعدی کیست. به یونس بن عبدالرحمان که از اصحاب خاص امام رضا(ع) بود گفتند: امام، حضرت جواد هفت ساله است.

یونس گفت: مگر امکان دارد پسر بچه هفت ساله امام باشد؟! قبول داریم امام است اما الآن نمی‌توانیم به حرفش گوش کنیم؛ چون بالغ نشده. برای حضرت قائم مقامی تعیین کنید تا زمانی که حضرت به بلوغ برسد. یکی دیگر از اصحاب سریع گلوی یونس را گرفت و سرش را به دیوار کوبید و با عصبانیت گفت: ساکت باش! مگر امام کوچک و بزرگ دارد؟

آن داستان ابوحزمه و بصیرت او و این هم قصه یونس بن عبدالرحمان؛ هر دو هم انسان‌هایی بزرگواری بودند. می‌خواهم عرض کنم که بصیرت، قدرت تشخیص است.

ویژگی‌ها انسان بصیر

روایت بسیار زیادی در نهج البلاغه آمده است. امیرمؤمنان (ع) فرمود: بصیر سه ویژگی دارد:

۱- «من سمع و تفکر»؛ بصیر کسی است که وقتی چیزی می‌شنود اول فکر می‌کند، سبک و سنگین می‌کند، می‌سنجد.

تا شبهه‌ای در اینترنت خواند، فوراً دین را کنار نمی‌گذارد.

۲- «و نظرو أبصر»؛ وقتی نگاه می‌کند با دقت نگاه می‌کند.

جریان‌های سیاسی و فکری و تاریخی را با دقت دنبال می‌کند و نگاهش سطحی نیست.

۳- «و انتفع بالعبر»؛ از تاریخ عبرت می‌گیرد.

چه چیز باعث شد سقیفه پیش بیاید؟ چه چیز باعث شد مسلمانان حضرت علی(ع) را کنار بگذارند و بنی امیه را جانشین پیامبر(ص) کنند؟ چگونه حکومت پاکان و معصومان به حکومت پلیدانی مانند عبدالملک و یزید تبدیل شد؟ چه چیز باعث شد اردوگاه فضائل حسینی در اقلیت قرار گرفت و اردوگاه زوائل اموی در اکثریت؟

بصیر نمی‌گذارد تاریخ تکرار شود، نمی‌گذارد جمل و صفین دوباره رخ دهد؛ دوباره قرآن بالای نیزه برود. بصیر از تاریخ عبرت می‌گیرد.

امیرمؤمنان(ع) فرمود: وقتی انسان این گونه بصیرت یافت، «ثم سلک جدداً واضحاً»^۱(۱: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳)؛ هر جا که راه روشن است در آن قدم می‌گذارد؛ اما راهی که تاریک است و کجی دارد، می‌ایستد و توقف می‌کند.

بصیرت پیامبران

آیه ۴۵ سوره ص را نگاه کنید، خدا از حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب تعریف کرده است. البته خدا از خیلی از پیامبران تعریف کرده؛ از جمله در همین آیه می‌فرماید: (واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب)

از سه پیغمبر یاد کن: ابراهیم و پسرش اسحاق و نوه‌اش یعقوب.

از این سه نفر یاد کنید. چرا؟ مگر چه کردند؟

(أولى الأیدی)؛

یکی آن که نیرو داشتند.

ابراهیم بت شکست. اسحق در مقابل مشرکین ایستاد. یعقوب جامعه را به هدایت دعوت کرد.

(و الأبصار)؛^۱(۱: ص، ۵۴).

دوم آن که بصیر و آگاه بودند.

انواع بصیرت

بصیرت انواع و اقسامی دارد:

۱- بصیرت اخلاقی

بصیرت اول، بصیرت اخلاقی است. مولی الموحدين امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

«أبصر الناس من أبصر عيوبه و أقلع عن ذنوبه»^۲(غررالحکم، ح ۴۶۹۰).

نخستین نشانه انسان بصیر و اولین معرفت عمیق این است که انسان عیب‌های خودش را بشناسد و آنها را بر طرف کند.

این بصیرت اخلاقی است.

اگر عیب همه را ببینم و عیب خودم را نبینم، این یعنی کوری. باید متوجه باشم که اشکال من کبر است، سستی در نماز است، شهوت رانی است، بی ارادگی است توجه کردن به هر ندایی است و زود همه این ایرادها را رفع کنم.

حرّ بن یزید ریاحی این بصیرت را داشت. در روایتی دیگر علی(ع) فرمود: «أعقل الناس من كان بعيبه بصيراً»^۱

(۱: قال علی(ع): «أعقل الناس من كان بعيبه بصيراً و عن عيب غيره ضريراً» (غررالحکم، ح ۳۸۹).

خردمندترین مردم کسی است که عیب خودش را ببیند اما از دیدن عیب دیگران کور باشد.

البته در حال حاضر بر عکس است. انسان عیوب دیگران را می‌بیند اما عیوب خودش را نه، نمی‌بیند که ده تا اشکال در زندگی خود دارد اما دائماً در زندگی دیگران سرک می‌کشد:

«من تتبع عيوب الناس كشفت عيوبه»^۲

(۲: قال علی(ع): «من سالم الناس سيرت عيوبه من تتبع عيوب الناس كشف عيوبه» (غررالحکم،

ح ۱۰۱۸۸)

کسی که بگردد تا عیوب دیگران را ظاهر کند، عیوب خودش ظاهر می‌شود.

یعنی مورد مکر خدا واقع می‌شود؛ یعنی خدا همان بلا را سرش می‌آورد.

مکر خدا آن قدر سنگین است که ما در دعاهایمان می‌گوییم: «ما را مشمول مکر خود مکن.» مکر خدا دامن گیر هر کسی شود، او را به زمین می‌زند.

(و مکروا و مکر الله والله خير الماکرين)؛^۳

(۳: آل عمران، ۵۴).

و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش)، نقشه کشیدند؛ و خداوند (بر حفظ او و آیینش) چاره جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره جویان است.

نخستین بصیرت، بصیرت اخلاقی است.

شخصی کارگزار بنی‌امیه بود و برای حکومت کار می‌کرد. او ناگهان متحول شد و برای امام صادق(ع) پیغام فرستاد. حضرت فرمود: شرطش این است که تمام مال‌هایی که از راه حرام به دست آوردی به صاحبانش بازگردانی.

گفت: چشم! او عیب خود را تشخیص داد و مال‌ها را رد کرد. روزی که از دنیا می‌رفت امام صادق(ع) برایش پیغام فرستاد: ما بهشت را برای تو ضمانت کردیم؛ چون بصیرت اخلاقی پیدا کرده بود.

بصیرت اخلاقی یعنی تشخیص عیوب اخلاقی مانند غضب، اسراف، شهوت‌رانی، سستی اراده و ...

۲- بصیرت دینی

دومین بصیرت، بصیرت دینی است. که خیلی مهم است. امروزه چند دین و مکتب فکری در دنیا وجود دارد؟ ده‌ها و بلکه صدها همه آنها هم شبکه‌ی ماهواره‌ای دارند و برای خودشان تبلیغ می‌کنند. از بودیسم گرفته تا هندویسم و عرفان‌های کاذب و مسیحیت و تبشیری که در حال حاضر به شدت فعال شده و تبلیغات دارد. متأسفانه افرادی را نیز به سوی خودش کشانده است؛ چون در مسائل دینی بسیار آسان‌گیر است و ترویج لاابالی‌گری دارد. در فرقه‌های اسلامی نیز می‌بینیم وهابیت در سطح گسترده‌ای فعالیت می‌کند.

بصیرت دینی یعنی انسان دین و مذهب صحیح را تشخیص بدهد. بداند چرا از میان ادیان، اسلام را انتخاب کرده و چرا از میان مذاهب اسلامی، تشیع را پذیرفته و پیرو امیرمؤمنان علی(ع) شده است. چنین کسی بصیرت دینی است. بصیرت دینی کسی است که در دفاع از عقایدش تردید ندارد.

۳- بصیرت سیاسی

سومین بصیرت، بصیرت سیاسی است. البته این بصیرت کمی سخت‌تر از دو بصیرت قبلی به دست می‌آید. در بصیرت اخلاقی، انسان خودش فکر می‌کند و متوجه عیوبش می‌شود. در بصیرت دینی مطالعه و تحقیق می‌کند، حرف‌های خدا پیامبر و ائمه(ع) را می‌شنود، آگاهی پیدا می‌کند. اما بصیرت سیاسی کمی مشکل است؛ این که انسان در موضع‌گیری‌هایش چگونه عمل کند. باید برای این کار شاخص داشته باشد. شاخص‌ها کدام‌اند؟

بی بصیرتی سربازان معاویه

در جنگ صفین جوانی از سپاه معاویه به امیرمؤمنان(ع) ناسزا می‌گفت. هاشم بن عتبّه که از اصحاب و فداییان امیر مؤمنان علی(ع) بود، آمد جلوی جوان را گرفت و گفت: چرا ناسزا می‌گویی؟ جوان گفت: به دو دلیل:

«لأن صاحبکم لا یصلی کما ذکرلی»؛ به من خبر رسیده است که علی(ع) نماز نمی‌خواند.

«أن صاحبکم قتل خلیفتنا»؛ فرمانده شما علی، قاتل خلیفه سوم است.

چون علی(ع) بی نماز و قاتل عثمان است من با این اعتقاد به جنگش آمده‌ام.

گاهی یک شایعه پراکنی علیه کسی، یک باور برای انسان می‌سازد؛ ولی وقتی خود شخص در عمق قضیه می‌رود متوجه می‌شود آن طور نیست. از خودش بپرسید؛ از نزدیکانش تحقیق کنید که حقیقت ماجرا چیست.

هاشم بن عتبّه می‌گوید: دست آن جوان را گرفتم و او را نزد اصحاب امیرمؤمنان(ع) آوردم.^۱ (۱: وقعه صفین، ص ۳۵۴؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۶)؛ گفتم: ببین! این عمار است. عمار از یک بی‌نماز دفاع می‌کند؟ این او پس قرنی است. او پس دنبال یک بی‌نماز می‌آید؟

بصیرت اوّیس قرنی

اوّیس قرنی جزو زهاد ثمانیه یعنی هشت زاهد برتر دنیا بود. او یک شب تا صبح در سجده بود و شب دیگر در رکوع. پیامبر اکرم(ص) فرمود: چقدر دلم می‌خوهد اوّیس را ببینم!^۲ (۲: «عن رسول‌الله(ص) کان یقول تفوح روائح الجنّة من قبل قرن الشمس وا شوقاه إلیک یا اوّیس القرّبی» بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۵؛ الفاضل، ص ۱۰۷؛ منهاج البراعة، ج ۱۵، ص ۳۸۱). چنین کسی مسیر یمن تا عراق را پیموده و در جنگ صفین به سپاه حق پیوست. آیا این آدم در پی یک بی‌نماز می‌آید؟ جوان! آن چه شنیده‌ای دروغ است.

این علی(ع) است و این هم اصحابش هستند. آن هم شایعه است. چه کسی گفته قاتل عثمان، حضرت علی(ع) است؟ حضرت راضی نبود این اتفاق بیفتد و خلیفه کشی مرسوم شود. حتی افرادی را فرستاد که مانع این کار شوند. همین‌هایی که تو را به جنگ صفین آوردند، خیلی‌هایشان در خانه عثمان بودند. برخی‌شان نیز به شخصه باعث قتل خلیفه سوم شدند.

این بصیرت سیاسی است؛ که خط را به انسان نشان دهد. انسان باید شرح حال سیاسی بزرگان را مطالعه کند.

نتیجه اینکه بصیرت سه نوع است: اخلاقی، دینی، سیاسی. اما برای بصیر شدن چه باید بکنیم؟ فهمیدیم که بصیرت اخلاقی یعنی این که عیب‌هایمان را بشناسیم؛ بصیرت دینی یعنی اعتقادات و باورهای صحیح را انتخاب کنیم و بصیرت سیاسی یعنی با شاخص تعیین شده، مسیر درست را برویم.

اهمیت بصیرت

بصیرت قطب نمای دین است. وقتی هواپیما اوج می‌گیرد و به صورت افقی قرار می‌گیرد، خلبان، هواپیما را در حالت خودکار می‌گذارد و در واقع لازم نیست به آن صورت هواپیما را هدایت کند. هواپیما خودش مسیر را پیدا می‌کند و می‌رود. خلبان فقط قطب نما را نگاه می‌کند. کشتی‌های نیز بیشتر وقت‌ها مسیر را به همین صورت پیدا می‌کنند. بصیرت قطب‌نمای حرکت انسان‌هاست. شخص باید آن را جلوی خود بگذارد و پیش برود. هر فتنه‌ای که رخ دهد، هیچ تأثیری بر او ندارد.

راه‌های بصیرت یافتن

درست است که بصیرت کامل ویژگی انبیاست، ویژگی اصحاب امام حسین(ع) است؛ اما چگونه می‌توان این بصیرت را به دست آورد؟ سه راه وجود دارد:

۱- تقوا

خداوند در آیه ۲۸ سوره حدید به رسول گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: «اگر کسی تقوا داشته باشد ما نوری به او می‌دهیم تا راه خود را پیدا کند.»

(یا ایها الذین آمنوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به ویغفر لکم والله غفور رحیم)؛^۱ (۱: حدید، ۲۸)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) را بروید و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است.

تقوا یعنی چه؟

یعنی مدیریت نفس، یعنی انسان شهوت‌ها و غرائزش را کنترل کند؛ تقوا یعنی قدرت پرهیز از انجام گناه؛ یعنی اراده در ترک گناه. خدا در جای دیگری می‌فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله)؛ مؤمنان! خودتان را مدیریت کنید.

تقوا یعنی مدیریت نفس.

(و آمنوا برسوله) به پیامبر ایمان بیاورید

(یؤتکم کفلین من رحمته)؛ خداوند دو رحمت به شما می‌دهد؛ یکی در دنیا و دیگری در آخرت.

(و يجعل لکم نورا)؛ نوری به شما می‌دهد که (تمشون به) با آن راه بروید.

برخی مفسران می‌گویند: این نور در قیامت است؛ ولی علامه طباطبایی و بزرگان دیگر می‌گویند: نور قیامت، نور دیگری است؛ کسی که تقوا داشته باشد خدا در همین دنیا به او نور بصیرت می‌دهد.

جمله **(اتقوا الله)** بارها در قرآن آمده.

(و من یتق الله یجعل له مخرجا)؛^۱(۱: طلاق، ۲)

کسی که تقوای الهی پیشه کند، خدا برایش راه خروج [از مشکلات] قرار می‌دهد.

تقوای خشک

بعضی‌ها تقوای خشک دارند؛ مثل خوارج، مرد خانواده را می‌کشند، شکم زن حامله را پاره می‌کنند؛ فقط و فقط به جرم دفاع از امیرمؤمنان. آن وقت یکی از همین خوارج یک دانه خرما از وسط کوچه بر می‌دارد و دیگران به او اعتراض می‌کنند که چرا مال مردم را برداشتی و غصب کردی؟!

کشتن تمام اعضای یک خانواده مسلمان حرام نیست، خوردن خرمایی که وسط کوچه افتاده حرام است!!

این تقوای متحجرانه و خشک است. تقوایی است که امام حسین(ع) را تنها می‌گذارد و می‌رود در غار مشغول عبادت می‌شود. تقوایی که به امیرمؤمنان(ع) رو می‌کند و می‌گوید: من با مسلمانان نمی‌جنگم؛ بگذارید بروم سر مرز از مرزها نگهبانی کنم.

تقوای عمار

تقوا، تقوای عمار است. می‌گفت: «اللهم إنك تعلم لو أني أعلم أن رضاك في أن اضع ظبئة سيفي في بطني ثم أئحني عليها حتى تخرج من ظهري لفعلت»^۲؛ (۲: كشاف الغمه، ج ۱، ص ۲۵۸)؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۳؛ مكاتيب الاثمه (ع)، ج ۱، ص ۸۴. اگر شمشیر از این طرف بدنم فرو کنند و از آن طرف بیرون بیاید، اگر خدا راضی باشد من چیزی نمی‌گویم.

پس اولین چیزی که بصیرت می‌آورد تقواست.

۲- ذکر خدا

دومین مورد که بصیرت می‌آورد، ذکر خداست. علی (ع) فرمود:

«من ذكر الله استبصر»^۱ (۱: غررالحکم، ح ۳۶۴۴). هر کس به یاد خدا باشد بصیرت می‌یابد.

یاد خدا یعنی چه؟

یعنی وقتی که حرف می‌زند حواسش باشد که خدا راضی است یا نه. کسی که از خدا می‌ترسد، از هیچ چیز نمی‌ترسد؛ چون خداترس است. اما کسی که از خدا نمی‌ترسد، هر جنایتی می‌کند.

یاد خدا بصیرت می‌آورد.

۳=۸ ارتباط با علما

سومین موردی که بصیرت می‌آورد، ارتباط با علما است. علی (ع) فرمود: «من جالس العلماء وقرومن خالط الأندال حقر»^۲؛ (۲: بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹؛ اعلام الدین، ص ۸۴).

مطالعه زندگی علماء و نشست و برخاست با علماء بصیرت می‌آورد.

خوب است همیشه یک عالم در هیئت‌های دینی و مذهبی باشد؛ کسی که تحصیل کرده و آشنا به مسائل دینی باشد تا خط هیئت منحرف نشود. بصیرت یک پشتوانه عالمانه می‌خواهد.

نتیجه بصیرت این است که انسان با بصیرت هرگز دچار شک و تردید نمی‌شود.

بصیرت بریر

روز عاشورا وقتی بریر به میدان آمد در برابر شخصی به نام یزید بن معقل ایستاد. بریر در کوفه معلم قرآن بود و به نوجوانان قرآن آموزش می‌داد. مردم کوفه او را می‌شناختند. بریر یک جمله به یزید بن معقل گفت. گفت: بیا یکدیگر را نفرین کنیم. اگر من برحق نیستم، تو نفرین کن که من هلاک شوم.

این کار مباحله نامیده می‌شود؛ همان کاری که پیامبر(ص) می‌خواست در ۲۴ ذی‌الحجه با مسیحی‌های نجران کند.

بریر یقین داشت که دشمن از بین خواهد رفت. هم بریر نفرین کرد و هم یزید بن معقل. سپس نبردشان آغاز شد و با اولین ضربه بریر، یزید بن معقل به درک واصل شد.^۱(۱: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵؛ مثير الاحزان، ص ۶۱؛ وقعة الطف، ص ۱۲۱).

این بصیرت است که با این جرأت و شجاعت حاضر می‌شود مباحله کند. البته افرادی هم این صحنه را دیدند اما درس نگرفتند. انسان بصیر درس می‌گیرد اما انسان کوردل، نه.

امیرالمؤمنان(ع) فرمود: بصیر وقتی می‌شنود و می‌بیند عبرت می‌گیرد و با دقت موضع خود را انتخاب می‌کند.^۲(۲: نهج‌البلاغه، خطبه، ۱۵۳).

گریز و روضه :

روز عاشورا امام حسین(ع) همراه ابالفضل(ع) با عمر سعد ملاقات کردند. عمر سعد هم با سردارانش بود. یکی از سرداران لشکرش حرّ بود. امام حسین(ع) به او چند پیشنهاد کرد که عمر سعد قبول نکرد. وقتی امام حسین(ع) برگشت. حرّ به عمر سعد رو کرد، فرمود: هیچ کدام از این پیشنهادهایی را که حسین کرد، قبول نمی‌کنی؟ گفت: نه! عرض کرد: با حسین جنگی کنم که آسان‌ترین او این باشد که سرها از بدن‌ها جدا شوند و دست‌ها از پیکرها...

مهاجر بن اوس می‌گوید: دیدم حرّ بدنش می‌لرزد. گفتم: ای حرّ! چرا می‌لرزی؟ این چه حالی است که تو پیدا کرده‌ای؟ اگر از سرداران کوفه از من سؤال می‌کردند، من از تو تجاوز نمی‌کردم.

این جا هم حرّ می‌خواهد خودش را زیر پا بگذارد. رو کرد و گفت: ای مهاجر! خودم را بین بهشت و جهنم می‌بینم؛ به خدا قسم، جز بهشت را انتخاب نمی‌کنم.^۱(۱: اللهوف، ص ۱۰۳؛ إعلام الوری، ص ۲۴۲؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۸۰) مهاجر می‌گوید: یک وقت دیدم حرّ آرام آرام به سوی خیمای حسین(ع) رفت. جملات و دعایش در آن لحظات این است: «اللهم إلیک أُنبت فتب علی»؛ خدایا! من به سوی تو آمدم، رویت را از من برنگردان! توبه من را قبول کن! «فإنی فقد أُرعبت قلوب أولیائک»؛ خدایا! من دل دوستان تو را لرزاندم. «و أولاد بنت نبیک»؛ من دل فرزندان دختر پیامبر تو را لرزاندم...

نزدیک خیمای حسین(ع) که می‌رسد، من نمی‌دانم از مرکب و فرمود: «إرفع رأسک»^۲؛(۲: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹؛ الأمالی للصدوق، ص ۱۵۹). سرت را بلند کن! این شرمندگی چیست که تو داری؟ تو هب سمت ما

آمدی. اولین حرف حرّ این است: آیا توبه من قبول است؟ حسین(ع) می گوید: بلی، خداوند توبه پذیر است... من می خواهم بگویم یا حسین! می شود امشب هم به ما بگویی: «إِرفَعُوا رُؤُوسَکُمْ»؟ سرهایتان را بلند کنید....